

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۰	شعر و ارتباط
۱۲	سمپادی زیبای من
۱۴	اعتراف
۱۵	ورق خاطر
۱۷	نخل بلند علمی
۱۹	گر نیایی
۲۱	یاد شهید
۲۲	نور چشمان رضا
۲۳	نگاه تو
۲۴	نارفتیق
۲۵	موج دل آرای من
۲۷	روز میلاد محمد(ص)
۲۹	آن شب حادثه
۳۰	مثل پاییزی
۳۱	عاشق غم پیشه
۳۳	فاطمه بی من مرو
۳۵	تو دنیای معمایی
۳۷	مثل تو
۳۹	کوچه های نجابت
۴۱	نسل سوخته
۴۲	خوش به حالت یا علی
۴۴	تله
۴۷	حسود

۴۸ شوق زیارت
۵۰ خیال
۵۱ احساس شکسته
۵۲ حرف حساب
۵۳ از غزه می آیم
۵۴ ستاره دل
۵۵ بعد از تو
۵۶ غم دریا
۵۸ گلایه
۵۹ صبح عاشورا
۶۰ شیعه مولا علی
۶۲ آسمان عشق
۶۳ در کوچه های غم
۶۵ دیوانه یا عاقل
۶۶ عینک خوش بینی
۶۷ پروانه بهشتی
۶۹ عید سعادت و صفا آمده
۷۲ وقتی دریا نیستی
۷۳ نفرین
۷۴ مست الست
۷۵ آخرین نماز
۷۶ زخم زبان
۷۷ دردسر عشق
۷۸ بانوی شعر من
۷۹ افسونگر
۸۰ قمار عشق
۸۱ سازغزل

۸۲ بازگشت
۸۳ اشک غزل
۸۴ در محضر مولا
۸۵ قفس
۸۶ وسعت عشق
۸۷ عشق رضا
۸۸ صفای کودکی
۸۹ هم خانه
۹۰	ترانه‌ها ————— روز

۹۱ ورق غنچه
۹۲ خواهرم
۹۳ زهر دشمن
۹۴ غروب سامرا
۹۵ رُزا
۹۶ چراغ خانه
۹۷ آرای
۹۸ دختر سمپادی من / اسیر دل
۹۹ چشم غزال / زخم علی
۱۰۰ دار عشق / حسرت دیدار
۱۰۱ دنیا پرستان / کوه
۱۰۲ پیشواز غم / دریا دل
۱۰۳ حسرت لبخند / ریا
۱۰۴ خانه غم / قفس
۱۰۵ دروغ / شعری برای مولا
۱۰۶ شوق دیدار / دست دعا
۱۰۷ دعا / چشم جماعت
۱۰۸ رسوایی / رمضان

۱۰۹	روزه/ شوق دیدار
۱۱۰	فریب/ شرم آب
۱۱۱	سادگی/ آزرده خاطر
۱۱۲	شرح پریشانی/ آزادی
۱۱۳	مهتاب خرد/ ماه اجابت
۱۱۴	بی نماز/ باران
۱۱۵	وفادار/ حرف
۱۱۶	نازک دل/ فرار
<hr/>	
۱۱۷	عدل/ نگاه
۱۱۸	بی وفا/ آه تو
۱۱۹	گلسا/ راز عشق
۱۲۰	من و تو / زیر باران
۱۲۱	مرد آرزوها/ خیانت
۱۲۲	لاله / خیال

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

" دختر سمپادی من " نه تنها یک مخاطب، بلکه نمادی است از انسان امروز، انسانی که در بحبوحه تحلیل های دقیق علمی و منطقی (سمپاد) روح خود را تشنه عشق می بیند و با وجود دستاوردهای زمینی، کماکان به دنبال اتصال به یک حقیقت متعالی و ایمان است. این مجموعه، رسالت خود را در پیوند زدن این سه قلمرو می یابد:

۱- سمپاد (نماد عقل و جستجو): شعرها از معشوقی سخن می گویند که هوش و کنجکاوی او ستوده می شود؛ کسی که برای شاعر، نه صرفاً یک دلبر، بلکه یک همراه فکری و چراغ راه است. ایمان و عشق در اینجا، خاموش کننده عقل نیستند، بلکه مکمل و پرده بردارنده از عمق نادیدنی های آن هستند.

۲- عاشقانه (نماد روح و شور): زبان این دفتر، سرشار از تپش های قلبی است که در آینه وصال یا فراق تبلور می یابد. این عاشقانه ها، از ساحت سطحی فراتر می روند و می آموزند که چگونه می توان از گذرگاه عشق زمینی، به شور و شیدایی الهی پلی زد. اینجا عاشقانه ها در اوج پاکی و صداقت جاری می شوند. شاعر با عناوینی چون " موج دل آرای من "، " نگاه تو "، لحظات ناب شیدایی و دل بستگی را به تصویر می کشد. اما این عشق، از رنج نیز گریزان نیست. اشعاری مانند " مثل پائیزی "، " عاشق غم پیشه " و " احساس شکسته " گواهی بر این حقیقت اند که حتی در اوج دلدادگی، انسان با حسرت، خیال و گاهی حسودی، دست و پنجه نرم می کند.

۳- مذهبی (نماد تعالی و معنا): در این اشعار، ذکر و دعا، نه یک الزام بلکه یک نیاز طبیعی است. شاعر نشان می دهد که چگونه معشوقی که قلب را تسخیر کرده، خود می تواند آینه ای از زیبایی و حکمت خالق باشد و چگونه می توان عشق را با تکیه بر ایمان، جاودانه ساخت.

این مجموعه فراتر از یک دفتر شعر، یک مانیفست است؛ مانیفستی که اعلام می دارد انسان کامل، همان است که در عین نبوغ علمی و در اوج جستجوگری ذهنی (سمپاد)، روح خود را تشنه عشق می یابد و قلبش را متصل به حقیقت ایمان می سازد.

شاخص ترین ویژگی این مجموعه، در آمیختگی صریح احساسات مذهبی با دغدغه های عاشقانه و اجتماعی است. شاعر ارادت قلبی خود را با سرودن اشعاری ژرف برای اهل بیت (ع) متجلی می سازد. از پیامبر اکرم (ص) در " روز میلاد محمد " تا حماسه عاشورایی " صبح عاشورا " و ستایش مقام ولایت در " خوش به حالت یا علی " و عرض ادب به بانوی کرامت در " نور چشمان رضا ". این ایمان، تنها یک باور درونی نیست؛ بلکه یک رسالت متعهدانه است که در اشعاری چون " یاد شهید " و به خصوص " از غزه می آیم "، شاعر را از کنج خلوت بیرون آورده و به سوی آرمان های بزرگ بشری سوق می دهد.

امید است این مجموعه، برای هر کسی که به دنبال شعر اصیل با آمیزه ای از عشق، عقلانیت و معنویت است، محلی برای تأمل و الهام باشد.

آیت شوکتی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی خوی

شعر و ارتباط

همانطور که آلبر کامو نویسنده اثر معروف "بیگانه" و برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۵۷، نوشتن را "بیرون جهیدن از صف مردگان می داند" شعر نیز به قول فریدون مُشیری خواننده را به "کوچه باغ خاطره های گریز پا، به مرز ناشناخته ی مرگ و زندگی و به دشت پر ستاره ی اندیشه های گرم می برد" و شاعر با قدرت خیال خویش به دنبال دنیایی است که بازتاب کامل رویاها و مطلوب های اوست، دنیایی که بر وفق مراد او بچرخد. او جزیره ای می جوید امن و آرامش بخش، جایی که بتواند با خاطر آرام نفس بکشد و برای لحظاتی از شر و شور زجردهنده هستی رهایی یابد اما گاهی برای خلق جهان ایده آل خود بر همه چیز می تازد و پیوسته آرزوی تغییر آنچه را که هست، در سر می پروراند و با استفاده از روشنگری عاطفی - احساسی خود و با بکارگیری "خیال، اندیشه و زبان" که تجلی ارکان درونی و بیرونی شعرند، امکان فهم از جهان را به صورت دیگری فراهم می کند و در این راه رنج های بسیاری را متحمل می شود و

" تو چه دانی که در آتشکده عشق و هنر چه قدر سوخته ام تا سخنی ساخته ام".

علاقه و پیوند ایرانیان به شعر را نمی توان انکار کرد و بسیاری از شاعران این مرز و بوم از طریق شعر با مردم ارتباط برقرار کرده اند چرا که این نوع ادبی را دوست داشته اند. سُراینده این مجموعه نیز خود را در جایگاه شاعر نمی بیند و صرفاً برای ارتباط بیشتر با جامعه و با توجه به چاپ برخی از این غزل ها در مجلاتی همچون، اطلاعات هفتگی، سیب سرخ مجله خانواده سبز و بخش فرهنگ و ادب تعدادی از روزنامه ها همچون سبزینه اطلاعات و ... و انتخاب اشعاری مانند شعر " یاد شهید" بعنوان رتبه سوم جشنواره دفاع مقدس آذربایجانغربی " و یا " شعر " ورق خاطر" بر روی جلد کتاب

"فارسی پیش" دانشگاه آزاد خوی و ... اقدام به انتشار این مجموعه کرده است تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

محمد گل صنم لو / سی ام مهر ماه هزار و چهارصد و چهار

1

سمپادی زیبای من

دخترم گلسای من، سمپادی زیبای من
ای تمام آرزوهای خوش دنیای من
با نگاه دلربایت می پرد هوش از سرم
گوهر تابنده تاج سر فردای من
راز شیرینی است در لبهای مهرانگیز تو
می کند آرام امواج دل دریای من
ای که نازک تر ز گل، گل گونه های نازت
شاهکار خالق است این دختر تنهای من
طعم لبخند اناری بر همه خوبان خدایی
قدر خود را می شناسی ای گل رعنا من
جز دل و جانم چه دارم تا بریزم پای تو

نام زیبایت شده شیرین ترین نجوای من
چون خدا لبخند زد، دختر ز لبخند آفرید
وہ چه زیبا می شود از بوسه ات سیمای من
عفت و ایمان مرام دختران مومن است
آفرین بر پاکی و بُرنایی گلسای من
من فدای قهر و آشتی های بی پایان تو
ای امید و مقصد دیرینه رویای من
آرزو دارم که هرگز غم نبیند چهره ات
علم و دانایی تو دلکش ترین آوای من

2

اعتراف

همیشه منتظر ماندم که تا از تو خبر گیرم
ولی آخر به خود گفتم من از این غصه می میرم
غزل های قشنگت را همه ورد زبان کردم
به امیدی که باز آید به ذهنت نقش و تصویرم
چه سود از اشک پنهانی که روی بستم ریزد
و حجم این پریشانی نکرده کم ز تقصیرم
شکستم نازنین قلبی که دنیای صداقت بود
تو را راضی نگرداند هزاران حرف و تفسیرم
خدا می بخشد آن کس را که بخشش در مرام اوست
که بی عفو تو از دنیا و دنیای خودم سیرم
درختی سبز بودم در میان باغسار تو
کنون در دشت تنهایی اسیری پا به زنجیرم
تماشایی ترین دوران عشقم با تو بود اما
دروغ های من مجنون، زد این آتش به تقدیرم
بیا شاعر که شعر تو شفای درد شیدایی است
ومن در اوج شیدایی بدون تو زمینگیرم

3

ورق خاطر

یک ورق خاطر خود چون بگشایی بر من
فال حافظ بنماید که چه آید سر من
از افق های نگاه تو دلم می لرزد
عاقبت می شکنند آه تو بال و پر من
این چه عشقی است که در قلب تو جاری است ولی
می زند ضربه به جان و همه پیکر من
عاشق از عشق چه خواهد بجز از مستی و عشق
آتش عشق تو زد شعله به خاکستر من
هر چه گویم که مرا با تو سر و کاری نیست
می زند داد دلم، اوست همه باور من
پشت پا زن به دو عالم که فلک می داند
طاق ابروی تو باشد همه کشور من
من ز تو سیر نگشتم تو چرا سیر شوی
از نگه های پُر از عشق دو چشم تر من
کاش می شد بگذارم سر بر آن شانه تو
تا شود عشق تو یک بار دگر زیور من
من بخوانم ورق خاطری از عشق تو را
تو شوی می که بریزند به هر ساغر من
به حساب دل من نه تو خطاهای مرا
سمت تنهایی من آی و بشو یاور من

4

نخل بلند علمی

نخل بلند علمی سر بر فلک کشیده
آوازه وفایت بر آسمان رسیده
من دیده ام به چشم ات زیبایی خدا را
خالق تو را به رنگ و بوی گل آفریده
هر کس نشد معلم چون کار هر کسی نیست
در تار و پود چون تو عیسی نفس دمیده
ای خوش صدای عالم، نغمه باغ فردوس
زیباترین سخن را عالم ز تو شنیده
یک رنگ و بی ریایی، روشنگر زمانی

در سایه وجودت ظلمت ز ما رهیده
ای آفتاب هستی، شور و نشاط و مستی
غمخوار مهربانی چون تو کسی ندیده
بردی مرا به باغ سر سبز پاک ایمان
جائیکه بوی عطر قرآن مان وزیده
ای دل که صاف تر از حتی زسینه صبح
ظالم به دیدن تو رنگ از رخس پریده
هرگز نرفته یادم آن گوهر کلامت
گفتی که هر سیاهی هم آخرش سپیده
هر چند همچو مولا دوری ز جایگاهت
خوشبخت ملتی که نازت به جان خریده

گر نیایی

مادرم می گفت ای کاش او ببیند روی تو
 در خیالش می کشید او شانه بر ابروی تو
 قامت مادر خمید از انتظار دیدنت
 آرزوی رویت زیبایی خندیدنت
 آنقدر مهدی بیا مهدی بیا از دل بخواند
 رفت و آخر حسرت دیدار تو در دل بماند
 نسل ما از گفتن مهدی بیا هم پیر شد
 دیدن آن روی ماهت بهر ما هم دیر شد
 کودکان در غزه هر لحظه صدایت می زنند
 مادران داغدیده بوسه پایت می زنند
 خسته ایم از این همه ظلم و ستم از فاصله
 گشت ما را غصه این دوره بد شاکله
 ای تمام لحظه های من فدای چشم تو
 تا به کی ظالم بماند در امان از خشم تو
 گر نیایی، گر نیایی ظلم بیش از حد شود
 روزگار مردمان از اینکه بوده بد شود
 گر نیایی روز شاد ما همه غم می شود

نام مهدی در میان مومنان کم می شود
گر نیایی چشم نرگس تا ابد تر می شود
لاله نشکفته هم از غصه پر پر می شود
پس بیا تا کودکان در غزه هم شادی کنند
هر کجای این جهان از عدل تو یادی کنند
سر رسد این غیبت و این انتظار عاشقان
اوج گیرد دولت فرخنده فرزندگان

۶

یاد شهید

در قتلگاه یاران سر از تنت بریدند
تابوت بی سرت را مردم به سر کشیدند
گفتند سر نداری تا مادرت ببیند

صدها فرشته با سر پیش تو سر رسیدند
در یاد شهر ما تو همواره یادگاری
هر چند روی ماهت این عاشقان ندیدند
از خون سرخ پاکت هر ساله لاله روئید
خونین دلان عاشق بر دیدنش دویدند
هر شاعری برایت یک شعر تازه ای گفت
در کوچه های بی نام نام تو را شنیدند
ای آنکه وصف چون تو در شعرها نگنجد
روزی هزار واژه در شعر تو خزیدند
هر لحظه نام و یادت روشنگر دل ماست
ایران و هر چه در اوست مدیون تو شهیدند

۷

نور چشمان رضا

می دهم دل را به دستت نور چشمان رضا
حضرت معصومه، ای روح و دل و جان رضا
سائل لطف توام در هر زمان و هر مکان
ای شکوه و شوکت و شیرینی خوان رضا
دست تو دریای لطف و قلب تو نور خدا
خنده تو می برد غم های پنهان رضا

هیچ کس در هر دو عالم مثل تو خواهر نداشت
بعد تو شد این جهان، در حکم زندان رضا
بارگاه قدس تو برتر ز عرش کبریاست
هر که آید سوی تو، او گشته مهمان رضا
بر برادر حرمت خواهر همیشه واجب است
بر تمام مسلمین این بوده فرمان رضا

8

نگاه تو

نمی دانم نگاه تو چه معنی دارد از آنجا
به هر سوئی که می پیچم مرا می پایی از هر جا
نگاهم کن ولی آخر بدان ای شوخ چشم من
که ناز چشم مست تو، نیاندازد مرا از پا
به رویاهای زیبایم می آید نرگس چشم ات
و می ترسم بچینم من نگاه عشق تو درجا
دگر یادم نمی آید چگونه بوده چشمانم
که می بینم به چشم تو فرح چشمان زیبا را
نمی خواهم من آئینه، نگاه توست آئینه
فقط می خواهم از چشم ات همیشه وا شود اینجا
مبر بی من نگاهت را به سوی دیگران دیدن

که زیبا چشم بسیاری خُورَد از پشت خنجرها
نگاهم کن اگر چشم ات پر از عشق و وفاداری است
و گر نه عاشقی کن با همه دنیا به جز با ما

9

نارفیق

چند سالی است مرا از نظر انداخته ای
سایه بالای سر دور و بر انداخته ای
نه سلامی، نه پیامی نه خیالی ز رفیق
همه خاطره ها پشت سر انداخته ای
خسته از صحبت یاران قدیمی شده ای
گردشی نو به جهان در قمر انداخته ای
تازگی ها که زمان وفق مرادت شده است
دست بر گردن سرو و سحر انداخته ای
کاش می شد که دمی باز به خود باز آیی
تا ببینی که دل اندر خطر انداخته ای
آسمان می شکند شوکت این بال و پرت
گر ندانی که چه سان بال و پر انداخته ای
سر به زیر آر چو آن شاخه پُر میوه اگر
نفس خودخواه خود از پای در انداخته ای
یاد یاران پریشان بکن ای دوست گهی

نارفیقی تو اگر این هنر انداخته ای

10

موج دل آرای من

هر صدای قدمت، نغمه زیبایی ها
آن پری چهره تو اوج تماشایی ها
آمدی، جان به فدایت که صفا آوردی
هشت دی، خط زدن بر غم تنهایی ها
بوی گل، نذر قشنگی نگاهت باشد
عشق تو در دل ما غایت شیدایی ها
خوبی و پاکی تو پشت و پناحت باشد
هم نفس با تو شدن راز شکوفایی ها
لحظه هایم همه شد فصل بهاران با تو
دخترم، تاج سرم، عاشق پویایی ها
صبر بسیار بباید مادر پیر فلک
آورد چون تو گلی قامت رعنائی ها
چه مبارک سحری بود به لطف یزدان
روز میلاد تو شد موج دلارایی ها
از خدا خواهم و هر روز دعایم این است
برسد ناز گلم قله دانایی ها
سرفراز و به سلامت بشود صد سالش
صاحب گل پسر و دختر و دارایی ها

تکیه گاهی بشود بر پدر و بر مادر
نرود از دل و جان قصه لالایی ها
باشد این جشن مبارک همه سال و همه عمر
چون تو بودن بشود حسرت بالایی ها

11

روز میلاد محمد (ص)

روز میلاد محمد قدرت بت ها شکست
بت به روی بت بیفتاد و در بتخانه بست
روی احمد آنچنان شاداب و زیبا بود که
خنده شادی به روی کودکان، هر جا نشست

مصطفی آمد به دنیا در دلش صد شور و شیدا
تا برون آرد عرب را از غم احوال پست
آتش آتشکده خاموش شد آن روز و بعد
دوره آتش پرستی عاقبت بر گل نشست
جای آن زنده به گوری، آن خیانت ها، دورویی
عشق و ایمان زنده شد در آن مکان دوردست
آب دریاچه ساوه خشک شد در یک نفس
واژگون شد تاج شاهان همیشه خودپرست
نظم افلاک جهان در روز میلادش گسست
شاه ایران ، شاه رُم شد در سیاست ورشکست
آن ابولقاسم محمد ، اسوه مهر و محبت
پرچم اسلام را از کودکی دارد به دست
طبل زن ، شادی بکن در عشق عیاری بکن
تا محمد باشد و آل محمد سرپرست
دین او دین تمام، او گفته بر ما هر زمان
زندگی کن با خوشی اما نشو دنیاپرست
یاوری کن خاورت را، هم وطن، هم سنگرت را
تا نبینی در جهان یک مومنی را تنگدست
گوش کن بر حرف هایش، آنچه بوده در مرامش
تا شوی استاد و هم در کارهایت چیره دست
شعر اگر از او نگوید، شاعری ول معطلی است
واژه ها هم گشته از اول بر او حیران و مست

آن شب حادثه

من علی اکبرم و نور دو عین پدرم
 نوه ارشد حیدر، به علی مفتخرم
 شبه پیغمبر و یکتا پسر لیلایم
 محشر روی زمین هم شرف دنیایم
 پیش چشمان پدر لاله پرپر شده ام
 مثل گل‌های بهاری معطر شده ام
 دشمن از برق نگاهم به تباهی می رفت
 چون ابوالفضل کنارم به راهی می رفت
 من و عباس عمویم سپر جان بودیم
 آن شب حادثه ما حافظ قرآن بودیم
 خصم آن بغض علی را سر ما خالی کرد
 شیعه هم غیرت ما دید و عجب حالی کرد

گر چه آن واقعه هرگز نرود از نظرم
افتخارم به همین بس که حسین را پسرم

13

مثل پاییزی

به بارانی که می بارد قسم، مانند پاییزی
درخت عاشقی که عاشقانه برگ می ریزی
نباشی یک نفس حتی، چو شاخه های خشکم من
که شوق زندگی در من، فقط تو بر می انگیزی
همه گویند پاییز هم حدیث فصل دلتنگی است
تو باشی پیش چشم من، خزان بس دل انگیزی
تو رویایی ترین شعر و سرود فصل پاییزی
که از شهد انار سرخ فام باده لبریزی
تو حتی در لباس ابر و باد سرد پاییزی
بسی زیبا تر از آن حوریان ماه تبریزی
همیشه ترس دارم از حسودی بهاران که
تو این فصل گران را با زمستان در هم آمیزی
مبادا آن نگاه عاشق معصوم چشمانت
بیفتد از نگاه عاشق شیرین و پرویزی
درون قلب من پاییز فصل پادشاهان است
مبادا این شکوه پادشاهی را بهم ریزی

عاشق غم پیشه

دختری آمد به دنیا در دلش صد شور و شیدا
 عاشقی غم پیشه در دل ، مهر مردم در دل اما
 آنقدر شیرین و زیبا هم به گفتار و به رفتار
 آرزوی مادرش شد تا شود او یک پرستار
 از وجودش مثل دریا عشق جاری می کند
 مثل زینب عاشقانه بردباری می کند
 بر سر بالین بیمارش فرشته می شود
 یک جهان خوبی به نام او نوشته می شود
 حسرت یک خواب شیرین مانده در چشمان او
 از خدا دارد شفاعت قدرت دستان او
 مهربان هم سنگر تنهایی یک مادر است
 روشنایی بخش چشمان مریضان از در است
 سربلند و سخت کوش و مظهر تقواست او
 در شجاعت مثل زینب فرد بی پرواست او
 با صدای پای او امید آید سوی ما
 پای هر تختی که می آید نظر دارد خدا
 سینه ی مریم و سیمایی چو زینب دارد او
 آنچه خوبان جهان دارد به یک شب دارد او
 عالمی امروز اگر از جای خود پا می شود
 واژه جانم پرستاری که نجوا می شود

در شکوه و شوکت زینب به روز کربلاست
کربلایی که پرستارش به عشقی مبتلاست
عاشق روی حسین و آن دل بشکسته اش
کودکان زخم خورده، مادران خسته اش
آن که صبرش با علی گردد برابر زینب است
روز و شب چشم اش به دنبال برادر زینب است
عشق بسیاری بخواهد تا پرستاری شوی
از برای کودکان غمخوار و همیاری شوی
آفرین بر غیرت گل پرستارانمان
مثل زینب عاشق درمان بیمارانمان
روزتان فرخنده و الله باشد یارتان
هم به صحرا هم به دریا در زمین و آسمان